

"چیزی به اسم شانس وجود ندارد. دنیای هر کس، حاصل
لیاقت‌های کسب‌شده اوست"



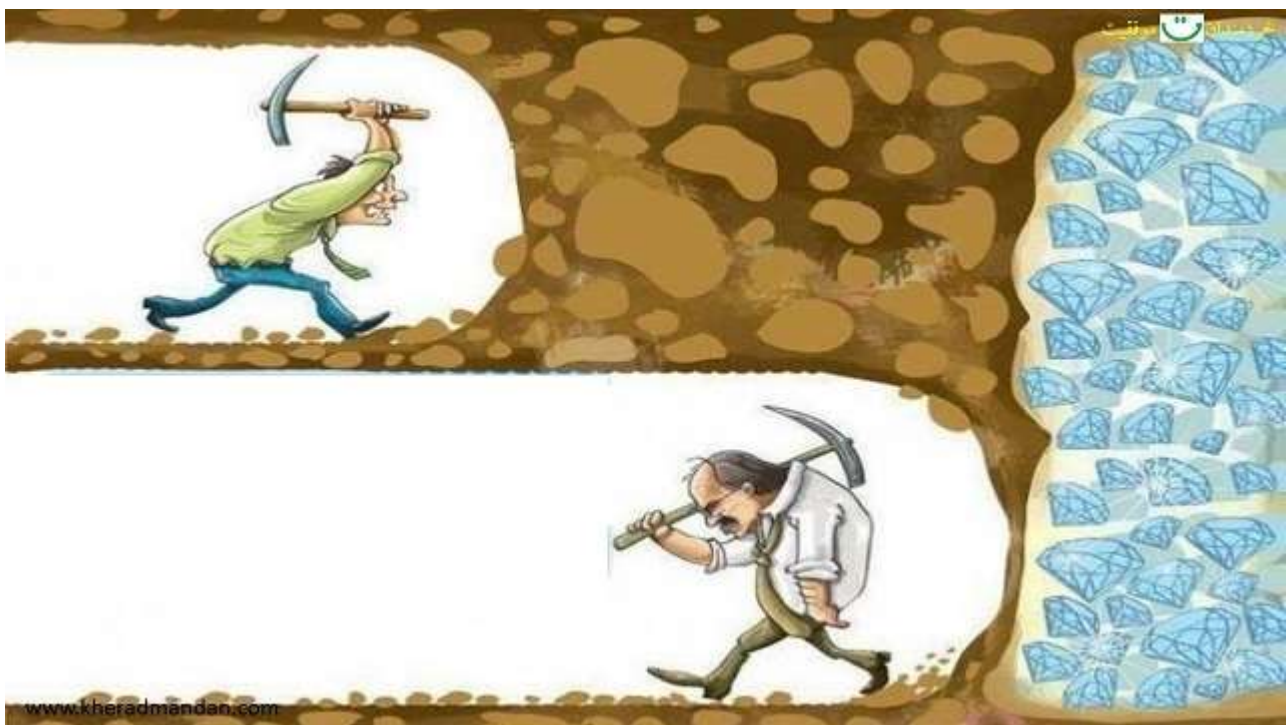
"چیزی به اسم شانس، به این معنی که بی حساب و کتاب برای یک فرد اتفاقات خوب بیفتد، وجود ندارد. نتایج دنیای هر کس، حاصل لیاقت‌های کسب‌شده خود فرد است. البته شاید نتایج را با مسیری که ما انتظار داریم به دست نیاورده باشد."

در این مقاله پرده از رازی برمی‌دارم که شاید سال‌ها فکر شمارا درگیر کرده است. فراموش نکنید برای حل مسئله‌ای که با باورها و نگرش‌های آلآن مان، نتوانستیم راه‌حلی پیدا کنیم و از توجیه استفاده کردیم. باید به سطح نگرش جدیدتری برویم، تا بتوانیم حلش کنیم. انیشتین گفته است: "شما نمی‌توانید با سطح تفکری که مشکلات خود را ایجاد کرده‌اید، با همان سطح تفکر آن‌ها را حل کنید!!" امروز با من قدمی به سطح تفکری بالاتر بگذارید.

کتاب، مشورت، تفکر، تغییر نگرش و مطالعه بدون تعصب می‌تواند سطح تفکر را بالا ببرد. حقیقتی وجود دارد و آن حقیقت این است: "هیچ چیز بی حساب و کتاب نیست. هر چه که به سمت ما می‌آید ناشی از کارهای فکری یا عملی است که خودمان انجام داده‌ایم. شاید آگاهانه نبوده ولی مطمئن باشید، از ماست که برماست."

این موضوع اگر نگرستان را عوض نکنید، باورش بسیار سخت است. پیشنهادم این است که این مقاله را خوب و بدون در نظر گرفتن باورهای قبلی‌تان، بخوانید.

در کتاب "بیندیشید و ثروتمند شوید" آقای ناپلئون هیل، داستان جالبی را نقل می‌کند. در جاهای دیگر با عناوینی مثل: تلاش، پشتکار یا امید، تصاویری برگرفته از این داستان را دیده‌ایم.



داستان اصلی از این قرار است:

در روزگاری که همه در اندیشه طلا بودند یکی از عموهای داری گرفتار "تب طلا" شد. (نکته ۱ یادتان باشد) و راهی غرب شد تا با حفاری زمین به ثروت برسد. او هرگز نشنیده بود که در مغز انسان طلایی به مراتب بیش از آنکه او از زمین بیرون بیاورد وجود دارد. او با اخذ اجاره‌نامه با بیل و کلنگ سرگرم کار شد. بعد از هفته‌ها کار طاقت‌فرسا به کلوخه‌های براق طلا رسید. اکنون به وسیله‌ای نیاز داشت که این کلوخه‌ها را از دل خاک بیرون بکشد. بی آنکه کسی متوجه شود روی معدن را پوشانید و عازم شهر ویلامزبرگ در ایالت مری لند شد تا موضوع را برای بستگان و برخی از همسایگان بازگو کند. آن‌ها دورهم جمع شدند و پول خرید دستگاه حفاری را تدارک دیدند، آن را خریدند و به محل معدن طلا بردند. عمو و داری سرگرم کار شدند.

نخستین کامیون کلوخه‌ها را به کوره ذوب و استخراج طلا فرستادند. معلوم شد که یکی از غنی‌ترین معادن کلورادو را یافته‌اند. حمل چند کامیون کلوخه طلا کافی بود تا همه بدهی‌های آن‌ها را پاک کند و نوبت به سود کلان برسد. مته‌های حفاری زمین را می‌شکافتند. امید داری و عمویش بیشتر می‌شد (نکته ۲ یادتان باشد) تا اینکه اتفاقی افتاد. رگه‌های طلا بی‌مقدمه ناپدید شدند. آن‌ها به پایان رنگین کمان رسیده بودند. از معدن طلا دیگر اثری نبود. به کندن زمین ادامه دادند، مایوسانه می‌خواستند رگه طلا را از نو بیابند، اما موفق نشدند. (نکته ۳ یادتان باشد) سرانجام تصمیم گرفتند دست از کار بکشند.

دستگاه حفاری را به چند صد دلار فروختند و با قطار به دیارشان برگشتند. کسی که دستگاه را خریده بود از یک مهندس معدن خواست تا به معدن نگاهی بیندازد و برای او محاسبه کوچکی انجام دهد. مهندس مزبور نظر داد که "پروژه حفاری معدن از آن جهت شکست خورده که صاحبان آن با معدن و اصول حاکم بر آن آگاه نبودند." بررسی این مهندس نشان داد که رگه طلا در فاصله ۹۰ سانتی متری از محلی که خانواده داری کارشان را متوقف کرده بودند، از نو پدیدار خواهد شد و دقیقاً این اتفاق افتاد. کسی که دستگاه حفاری را خریده بود میلیون‌ها دلار ثروت انباشت کرد. او به حقیقت مهمی توجه کرده بود و آن این که **قبل از تسلیم شدن و دست کشیدن از کار باید با متخصص به مشورت نشست.** (اولین نتیجه‌ای که آقای هیل گرفته است)

در ادامه می‌گوید:

داری مدت‌ها بعد، جبران زیان خود را کرد. او به ثروتی بیش از این‌ها دست یافت و این زمانی بود که او به کشفی بزرگ نائل آمد. او فهمید که **اشتیاق می‌تواند به طلا تبدیل شود.** آقای داری به کار فروش بیمه عمر مشغول شد. (نکته ۴ یادتان باشد) آقای داری که می‌دانست به دلیل آن که در ۹۰ سانتی متری طلا کارش را رها کرده و سود کلانی را ازدست داده است، با خود گفت: «من در فاصله ۹۰ سانتی متری طلا متوقف شدم. اما از این به بعد، وقتی به اشخاص رجوع می‌کنم و از آن‌ها جواب نه می‌گیرم، تسلیم نمی‌شوم» (او اشتیاق به موفقیت داشت)

داربی در شمار معدود کسانی قرار گرفت که سالانه بیش از یک میلیون دلار بیمه عمر می‌فروختند. او پیروزی خود را مدیون شکستی می‌داند که در کار استخراج از معدن طلا متحمل شد. او می‌داند که قبل از موفقیت باید شکست‌های موقتی را پذیرفت. **(نکته ۵ یادتان باشد)** وقتی سایه‌های شکست از راه می‌رسند، ساده‌ترین و به‌ظاهر منطقی‌ترین اقدام دست کشیدن از فعالیت است و این اقدامی است که اغلب می‌کنند. بیش از ۵۰۰ نفر از موفق‌ترین افراد مملکت، در مصاحبه با من گفتند که بزرگ‌ترین موفقیت آن‌ها یک قدم فراتر از جایی که شکست خورده بودند نصیبتان شده است. **توگویی شکست به‌عمد در یک قدمی موفقیت چهره می‌نماید. (دومین نتیجه‌ای که آقای هیل گرفته است)**

چقدر نتیجه‌گیری‌هایی که آقای هیل انجام داده را قبول دارید؟

به احتمال زیاد "خیلی"

اکثراً معتقدیم "در مسیر موفقیت باید چند شکست درست و حسابی بخوریم تا تجربه به دست آوریم." یا اینکه "سختی‌ها موجب رشد ما می‌شوند." هردوی این جملات ناشی از نگرش عمیق و باور ریشه‌ای است که در ذهن ماست و به احتمال زیاد هرکس به جملات معتقد باشد یک یا چند شکست بزرگ در زندگی‌اش می‌خورد تا بتواند به موفقیت برسد ولی آیا واقعاً همه شکست می‌خورند و بعد موفق می‌شوند؟

اگر این داستان را از سطح متفاوتی نگاه کنید، نکات زیادی دارد. جاهایی را که به‌عنوان نکته و نتیجه‌گفتم بررسی می‌کنیم:

نکته ۱: صرف اینکه در زمان یا مکانی، کاری رونق دارد و به اصطلاح روی بورس است دلیل بر موفقیت همه افراد حاضر در آن شغل نمی‌شود. به قول آقای تی هارو اِکِر "زمان درست و مکان درست لازم است، اما در کنار آن، فرد هم باید انسان درستی باشد." جهان قانون‌های خود را دارد، اگر خود را لایق موفقیت ندانیم و آن عزت‌نفس و لیاقت هم‌وزن خواسته‌مان را نداشته باشیم تلاش فیزیکی به‌تنهایی پاسخگو نیست. و اگر موفقیتی به دست بیاوریم پایدار نخواهد بود.

نکته ۲: انتظار ثروت بیش از احساس لیاقت، باعث می‌شود به فرصت موجود بیش‌ازحد دل ببندیم و روی خودمان حساب نکنیم. بلکه موفقیت و پیشرفت‌مان را در گرو اتفاقات بیرونی ببینیم. در اینجا خانواده داربی احساس می‌کنند به نتیجه‌ای رسیده‌اند که خیلی باارزش‌تر از حد آن‌هاست.

نکته ۳: وقتی ایمان نداشته باشید که تلاشتان به نتیجه می‌رسد، شکست‌ها هم موتور موفقیتتان را روشن نمی‌کند، و به احتمال بسیار زیاد به خواسته‌ای که دارید نمی‌رسید. حتی اگر در ۹۰ سانتیمتری طلا باشید راه را اشتباه می‌روید.

در عکس بالا فردی که دنبال الماس است، مثل ما نمی‌داند که چقدر با الماس‌ها فاصله دارد. البته مشکل ندانستن فاصله نیست، مشکل خود را لایق ندانستن است. وقتی خود را لایق موضوعی ندانیم حتی اگر در مسیر آن باشیم در آخر راه احتمال دارد مسیرمان

را تغییر بدهیم. و فردی دیگر بیاید و همان راه را برود و موفق شود، بعد بگوییم من بدشانسم و او خوش شانس. بحث، بحث شانس نیست، بحث لایق دانستن خودمان از صمیم قلب است.

نکته ۴: این فرد پس از عبور از مسیر گذار و ایجاد تغییر در شخصیت درونی‌اش، احساس لیاقت را به دست آورده است و تازه متوجه شده است که کار تنها با تلاش فیزیکی به نتیجه نمی‌رسد. بلکه نیازمند اشتیاق و اعتقاد به توانا بودن و لایق بودن خود است. **نکته ۵:** این جمله عقیده و باور آقای داری است و شاید توجیهی برای غلبه بر حس بد از دست دادن آن همه طلا. **"شکست به هیچ عنوان عامل موفقیت نمی‌شود."** مگر اینکه خودمان آن را قبول کنیم و این گونه باور کنیم. بسیاری از افرادی که شکست خورده‌اند، در ادامه زندگی افسرده و ناامید شده‌اند.

شخصیتی که فرد در زمان حرکت در مسیر موفقیت به دست می‌آورد مهم است، این فرد و افراد مشابه به دلیل اینکه احساس خود ارزشمندی و لیاقتشان را در اثر این اتفاقات رشد داده‌اند، موفق شدند. اگر بتوانید احساس خود ارزشمندی‌تان را در شرایط عادی و روزهای خوب رشد بدهید، چه نیازی وجود دارد که شکست، مشکلات، بدهکاری و دردسر را تحمل کنید.



اولین نتیجه یعنی "قبل از تسلیم شدن و دست کشیدن از کار باید با متخصص به مشورت نشست." یک نتیجه کاملاً درست است اما فقط به ذهن افرادی خطور می‌کند، که به آن معتقد باشند و فقط برای کسانی نتیجه‌بخش است که در عمل این فکر و ایده را باور کرده و اجرا بکنند. و الا در خیلی از مواقع چون ما در خط فکری متفاوتی هستیم اصلاً این موضوع به ذهنمان نمی‌رسد.

در بسیاری از صحبت‌ها و متن‌هایم توصیه کرده‌ام که با متخصص، یعنی فردی که شخصیت ذهنی و شغلی یک کار را دارد مشورت کنید. زمان و مبلغی برای آموزش در مسیر کاری که می‌خواهید شروع بکنید، بگذارید. شکست‌های احتمالی که وجود دارد را روی کاغذ بخورید. اما در عمل، اکثر افراد دانسته‌های خود را با هیچ چیز عوض نمی‌کنند. دلش باورها و نگرش‌های آن‌هاست. **"دریا پر از آب و ماهی و جواهرات است اما نه برای فردی که روبه سوی بیابان دارد"** فقط زمانی نتایج قدرتمندانه می‌گیرید که نگرش‌های قدرتمند کننده داشته باشید و خود را لایق این نتایج در ضمیر ناخودآگاهتان بدانید.

دومین نتیجه که آقای هیل می‌گوید: **"توگویی شکست به عمد در یک قدمی موفقیت چهره می‌نماید"** فقط یک باور است. البته خوبی آن این است که به انسان امیدوار در ظاهر روحیه می‌دهد. و بدی آن این است که انسان احساس می‌کند مسیر موفقیت در روبرو شدن با شکست‌ها قرار دارد. برای موفقیت تلاش و برنامه‌ریزی و عبور از مسیر گذار لازم است اما شکست نه. دنیا پر از مثال‌های نقض کننده این نتیجه آقای هیل است. به عنوان مثال آیا همه افرادی که در کنکور رتبه‌های عالی به دست آورده‌اند چندین بار در کنکور شرکت کرده و شکست خورده‌اند؟ جواب قطعاً "نه" است. افرادی وجود دارند که یک بار امتیاز کمتری به دست آورده‌اند (هرچند این شکست محسوب نمی‌شود) و سال بعد موفق شده‌اند اما اکثر رتبه‌های برتر کنکور همان سال اول رتبه‌های عالی به دست آورده‌اند. شکست نتیجه عدم آگاهی و آماده نبودن اصولی برای موفقیت است نه کمکی برای پیروزی.



"متأسفانه بسیاری از افراد موفق هم معتقدند موفقیت بدون شکست ممکن نیست، سعی کنید شما اینگونه نباشید."

اگر در راه موفقیت احتمال خطا یا نتیجه‌ای غیر از نتیجه مورد انتظار ما به وجود آید، عموم مردم به آن می‌گویند: "شکست". باید سعی کرد نتایج متفاوت را عملاً روی کاغذ کشف و رفع کرد. البته مهم‌تر از آن باید در ضمیر ناخودآگاه خود را لایق موفقیت دانست و ذهن را قدرتمند تربیت کرد. پس از به دست آوردن اعتقادی مبنی بر اینکه "مسیر من درست است و موفق می‌شوم" دست به عمل زد و به ایده‌های روحیه‌بخش عمل کرد. تلاش ذهنی و فیزیکی مکمل هم بوده و مثل چسب به هم وصل هستند فقط با یکی از آن‌ها نمی‌شود موفق شد.

همان‌گونه که توضیح دادم چیزی به نام شانس وجود ندارد، وقتی با افراد بسیاری که از نظر دیگران خوش‌شانس هستند صحبت کردم، آن‌ها به نوعی خود را لایق رسیدن به خواسته، هدف و شرایط فعلی‌شان می‌دانستند. معتقد بودند بهای رسیدن به هدف و بهای عبور از مسیر گذار خواسته‌شان را داده‌اند. البته شاید در اول صحبت به بهای پرداختی که آن‌ها برای رسیدن به هدفشان پرداخت کرده‌اند نگاه کنید، چیز بسیار سخت و عجیبی به نظر نمی‌رسد و کاری پر از زجر و بدبختی نبینید. در حقیقت هم همین‌طور است. اگر فکر کنید بهای رسیدن به هدف در توانتان نیست و یک کار بسیار سخت و طاقت‌فرساست، به احتمال زیاد به هدفتان نمی‌رسید. "سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش"

مهم‌ترین موضوع این است: افراد موفق در کنار تلاش و برنامه‌ریزی، صحبت با متخصص‌ها و جستجو و تحقیق در ذهن ناخودآگاهشان خود را لایق رسیدن به اهدافشان می‌دانستند. آن موقع است که فرکانس قلبی-مغزی‌شان به دستور ذهن ناخودآگاه عمل کرده و نتایجی با توجه به این تلاش‌ها و عقایدشان را به وجود می‌آورد. چون آن‌ها این نتیجه را حق خود می‌دانند، پس این نتیجه برای آن‌ها عادی است و برای سایرین نه. سایرین این اتفاقات را شانس می‌نامند. آنتونی رابینز می‌گوید: "هر چه بیشتر تلاش کنید خوش‌شانس‌تر خواهید بود"

در ذهن ما شانس اغلب توجیه اتفاقات خوب یا بدی است، که ما بجای احساس لیاقت و یا قبول کوتاهی خودمان و اقدام به تغییر نگرش‌ها و تلاش در مسیر درست، از آن استفاده می‌کنیم تا انرژی برای رشد و تغییر نگذاریم. اگر خودمان را ارزشمند بدانیم و تمام تلاشمان را بکنیم، به اندازه ارزشی که به خودمان قائل هستیم (و شاید کمی بیشتر) نتیجه می‌گیریم. نتیجه‌های فوق‌العاده ناشی از ایمان به درست بودن تصمیم فرد برای رشد، همراه با انجام درست کار درست است.

موفق باشید- هادی آقاجانلو

